

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

خالق داد پغمانی – مونشن

۰۹ جولای ۲۰۱۲

## در دفاع از سیاست های پورتال

### «دوکتور» شدن چه آسان، انسان شدن چه مشکل»

۲

وقتی در آغاز شروع نمودم تا به نوشته آقای دوکتور "یوسفی" در دفاع از پورتال چیزی بنگارم، از سوانح ایشان اطلاع نداشتم و فکر می کردم با آدمی طرف هستم که اولاً ارزش بحث را دارد و در ثانی با ادامه بحث می توان به قناعت شان پرداخته، ننگ شاه پرستی را به ایشان گوشزد نمایم. مگر وقتی نوشته آقای "صدیق الله- و." را خواندم و از آن طریق متوجه گردیدم که ایشان در جوشاجوش فرار مغزها از افغانستان و در آن شرایطی که تمام انسانهای با دردد و میهن پرست افغانستان، به محض یافتن کوچکترین امکانی عطای روس را به لقایش بخشیده، آوراگی و در بدری را بر خدمت به روس ترجیح می دادند، اما بالمقابل آقای دوکتور "یوسفی" در همان زمان، به کابل مراجعت نموده و چنان با قدر و عزت از ایشان پذیرائی صورت گرفته که نه تنها چون سایر از غرب برگشتگان، زیر پیگرد پولیس قرار نگرفته، بلکه امکان تحصیل از راه دور نیز برای شان میسر گردیده، بدون آن که ایشان خود بنویسند که در کجا و به چه کار و در چه موقعیتی به چاکری روس مشغول بودند، با اطمینان گفته می توانم که یا در وزارت خارجه به آرایش نظام دولت دست نشانده روس مشغول بوده و یا به اصطلاح در شورای وزیران که در آن زمان خاد نیز از آن طریق اداره می شد.

هرگاه اینطور نباشد، جنابشان می توانند دوران کار شان در اداره مزدوران روس را بدون ابهام مطرح نموده چنین اتهامی را که برای هر انسان شریفی ننگین تر از آن وجود ندارد از بالای خویش بزدایند. از آن گذشته چون خود نگفته بودند که یونیورسیتی که در آن از راه دور امکان کار بالای دوکتورا را مساعد ساخته بود در کدام برلین وجود داشت- فراموش نباید کرد که آن زمان برلین به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شده، قسمت برلین شرق از

جانب روسها و قسمت غرب آن از جانب کشور های غربی اداره و کنترل می شدند- به ناگزیر خودم در پی یافتن آن برآمدم.

دل غافل، وقتی دیدم که آن مرکز تعلیمی در برلین شرق و تحت حاکمیت روسها قرار داشت، تقریباً همه چیز نزد من روشن گردید. بدان معنا که جناب دوکتور صاحب که ادعای فهم زبان المانی را نیز در کنار سایر زبانها می نماید و هنوز هم بعد از ۳۰ سال و اندی نمی تواند فرق "پیترسبرگ" بن را با "پیترسبورگ- روسیه" بنماید- خانه پدر و براستاران پورتال آباد که آن را اصلاح نموده اند، مگر جناب داکتر صاحب که مرغ فهم شان یک لنگ دارد آنها هم لنگ روسی، تا هنوز هم حاضر نسیتند بپذیرند که غلط کرده اند- در همان ابتداء بناء به علایق حزبی و یا هم بالاتر از حزبی و به دنبال تجاوز روسها به افغانستان به وطن برگشته، ضمن خدمت در یکی از شعباتی که امکان ارتباط باخارج از آنجا میسر بوده به اجرای وظیفه پرداخته، از جانب مقابل پاداشی که دریافت داشته است از راه دور کار روی سند دو کتورا- آنهایی که شرایط کار برای دوکتورا در المان غرب را می دانند ، می توانند حدس بزنند که سند دوکتور صاحب از چه قماش اسناد می تواند باشد- بوده است. مگر در این میانه یکی از سؤالاتی که بر سؤالات دیروزم افزود گردیده آن است:

**جناب داکتر صاحب چه خدمتی انجام داده بودند، که از جانب روسها مستحق چنان پاداشی شده بودند؟**

مگر اینک با شناخت جدیدی که از ایشان به دست آورده ام، انگیزه اولی برای ادامه یک بحث طولانی را کاملاً از دست داده ام زیرا اکنون می دانم که دیگر با یک آدم بی خبر و دور از وطن روبه رو نیستم، بلکه با یک پرچمی کثیف و وطن فروشی سروکار دارم که تمجید و مدیحه سرائی از "ظاهر" لعنتی را از پدر معنوی خود یعنی "بیرک" به ارث برده است.

با آنهم کاری که را آغاز کرده ام می خواهم به آخر برسانم، هرچند نه به آن عمقی که در اول می خواستم. جناب دوکتور صاحب به منظور آن که خود را ذی حق نشان داده باشند و به اصطلاح دیگران را با پرچمی گری از میدان بدر کرده باشند در بابت "محمد ظاهر" چنین می فرمایند:

*«وقتی اصطلاحات ... تمام مصایب و بد بختی های فعلی...» و یا «... سیاست های ضد ملی و ضد انسانی وی را ...» به چشم مشاهده نمودم، این اداره برایم، از جهت علمی، خیلی موهوم بنظر رسید، نمی دانم، ایشان بر اساس کدام «میتود» ارزیابی نموده اند، گروه محققان در کدام «پروژه» و «رشته»، اساسات علمی را در جوانی آموخته اند و در وقت کار عملی، چه ارزیابی های علمی را از خود به جا گذاشته اند تا شود، از ایشان نیز بیاموزم.»*

چون قبلاً نوشتم که دیگر انگیزه اولی را برای ادامه بحث ندارم از جمله «این اداره برایم، از جهت علمی، خیلی موهوم بنظر رسید» می گذرم و نمی خواهم توجه خود و خوانندگان گرامی را به این نکته معطوف بدارم که از نظر علمی موهوم بودن یعنی چه؟ بلکه بر قسمت بعدی جمله شان که هم از "میتود" ارزیابی سؤال نموده اند و هم می خواهند از گروه محققان، پروژه و رشته و این که آیا اساسات علمی را در جوانی آموخته اند و یا خیر اندکی مکث نمایم.

آقای دوکتور "یوسفی"!

شما در طرح سؤالات تان یک نکته اساسی را از یاد برده اید که با مردم افغانستان، یعنی با آنهایی طرف هستی که در طی دوران زندگانی، حاکمیت جبارانه و سیاه خاندان نادر غدار را ، خلاف تمام آنچه شما و امثال تان می خواهید با پروژه، و موجودیت چند خارجی آنها از قماش ولینعمتان بیرک، و میتود درس خواندن از راه دور، فرا

گرفته اید و قادرید به کمک همان میتود ها، به مانند قصاب کوچک ما، "بز میش" را به جای "گوسفند خصی" به فروش برسانید، با گوشت، پوست و استخوان خویش لمس نموده، به چشم دیده اند.

آنها از جمع کسانی نیستند که به خاطر دانستن تعداد دندان یک اسب، کتب زرد و سیاه را ورق بزنند، بلکه به ده ها اسب را به سنین مختلف آورده و با باز کردن دهن آنها، حکم می نمایند که اسب چند دندان دارد.

آقای "یوسفی"!

اگر شما صد بار بخواهید با کلاه برداری های این چینی (که فرق بین «شخصیت پادشاه»، «مقام ایشان» و «نظام سلطنتی» در مجموع) مردم را به بیراهه بکشید سرانجام کسی پیدا می شود از شما بپرسد، آقای که کاسه داغتر از آش هستید، رک و راست بگوئید این آدم زنباره و فاسد آیا نقش اجرائی در کشور داشته و یا خیر؟ اگر نداشته پس در تمام مدت چه "گوه" می خورده و از آن گذشته چرا خودش در آخرین مصاحبه ای که با بی بی سی انجام داد به صورت صریح پذیرفت که تمام امور زیر نظر و به مشوره شخص خودش انجام می پذیرفته، و اگر نقشی داشت، آن نقش در قسمت سؤالاتی که در بخش اول این مطلب مطرح کردم یعنی از کشتن زنده یاد "عبدالخالق" تا همین دیروز که تنگ کرزی گردید را چگونه ارزیابی می نمائید.

آقای "یوسفی"!

اینبار باکس و یا کسانی طرف نیستید که با شف با شما صحبت نمایند. تا وادار تان نسازند که شفتالو بگوئید، از چنگ شان رها نخواهید شد.

آقای "یوسفی"!

شما که خود را زبان دان و مترجم معرفی داشته و بدان وسیله می خواهید، برای خود کلاهی از نم دست و پا نمائید، آیا هیچ خجالت نکشیدید وقتی معنای (empirisch) را غلط ترجمه نموده آن را محتکرین معنا نموده اید. فکر می نمودید که هیچ کسی به این فکر نمی افتد تا در فرهنگ مراجعه نموده و ببیند که آن کلمه چه معنا می دهد.

خوانندگان عزیز!

آقای دوکتور "یوسفی" که وقتی اسم مولای شان "محمد ظاهر" بدون صلوات یاد شود، شروع به عربده کشی نموده به لگد پرانی آغاز می نمایند، و دیگران را به طرف تحقیق و نمی دانم کمیسیون و پروژه دعوت می نمایند به استناد فرهنگ جامع المانی به فارسی از "حسین توکلی" که یکی از فرهنگ های معتبر در نوع خود بوده در المان و ایران رسمیت دارد در مورد کلمه (empirisch) با بی حیائی دروغ می گویند. زیرا آن کلمه در صفحه ۴۸۸ همان کتاب به "تجربی، متکی به تجارب" معنا شده است. این که یک کلمه ممکن است ده ها معنا داشته باشد، نمی تواند قابل مناقشه باشد اما وقتی کسی می خواهد وسط یک دعوا، کلمه ای را که هیچ ضرورتی به ذکر آن احساس نمی شود بیاورد، حد اقل باید این شرافت را داشته باشد تا تمام معانی آن را اگر ذکر نمی نماید، حد اقل معروفترین آنها را بیاورد. من را نگاه کن که از خادم روس و ببرک شرافت انتظار دارم.

در همین جا باید بیفزایم که آقای دوکتور یوسفی آگاهانه "امپریش" را معادل مناقشه و احتکار و امثال آن قلم داد نموده است، چه به یقین شم تربیت خانوادگی فرهنگی ایشان، به آنها فهمانده که طرف مقابل پای تجارب خونین مردم را از دوران سیاه "ظاهر" به میان می کشند، لذا باید پیش دستی نموده با یکسان جلوه دادن "امپریسم" یا همان تجربه گرایی که به مکتب "بیکن" نیز معروف است، با احتکار و مناقشه از اهمیت مطلب بکاهد.

آقای "یوسفی"!

من نوعی برای آن که ظلم و اجحاف خاندان طلائی من جمله مولا و آقای شما "ظاهر" وطفروش را درک نمایم نه به ترجمه اثر نویسنده دنمارکی ضرورت دارم و نه به چند ژورنالیست خود فروخته غربی دیگر، همین بس بود که از آوان طفولیت، وقتی از طرف پائین سرک یعنی از کنار دریا، به آن طرف سرک نظر می انداختم و می دیدم که چگونه زمینه های ده ها دهقان بی زمین و کم زمین را مقام سلطنت تان، به زور غصب نموده و برای خود کوتی ساخته بود، من نوعی برای دزدی و غارت گری خاندان طلائی من جمله مولای شما "محمد ظاهر" هیچ نیازی بدان نداشتم تا بروم کتابهای چند اقتصاد دان از قماش شما را ورق بزنم، هر زمانی که جان کنی پدرم را با پا های لچ و برهنه خواهان و بردارم مقایسه می نمودم، می توانستم به عمق آن فاجعه پی ببرم.

برای من نوعی هیچ نیازی احساس نمی شد تا به خاطر تثبیت ظلم و ستم خاندان جبار نادر من جمله مولای شما، به گزارشات نهاد های دست ساخت امپریالیزم از قبیل حقوق بشر و یا امثال آن مراجعه نمایم، کافی بود که با چشم باز و گوش شنوا در همان صنف و مکتبی که درس می خواندم و از قضاء کسانی از خانواده های مغضوبین سلطنتی در آن وجود داشت، جوپای احوال شان شوم تا به عمق جنایات "محمد ظاهر" پی ببرم، برای من نوعی هیچ نیازی احساس نمی شد تا ببرک گونه، اراجیف چند خبرنگار را نشخوار نموده به خورد دیگران بدهم، بلکه مطالعه اوضاع زندگانی رقتبار مردم افغانستان در اقصا نقاط کشور از چغچران گرفته تا غور و از هرات گرفته تا بامیان، کافی بود تا بدانم شخص "ظاهر" چه انسان سفاک و جنایتکاری است، برای من نوعی وقتی در جریاید می خواندم که کسانی را اشخاصی از نزدیکان و پایه های سلطنت "محمد ظاهر" به چوب بسته زنده سوختانده اند، کافی بود تا به دنبال نوشته هایی از قماش خزیلات شما روان نشوم.

از آن گذشته، اگر فکر می کنید که ما با این حکم خود حق به جانب نیستیم و بر "محمد ظاهر" ظلمی روا می داریم، این گز و این میدان، شما که از راه دور قادر شده اید، دوکتورا بگیرید حتماً این توانائی ار هم دارید که بحث بررسی ۴۰ ساله حاکمیت "محمد ظاهر" را به بحث بگذاریم- می گویم به بحث بگذاریم نه این که خودت و آن تقاله سلطنت از طریق نظر خواهی به همه کس دو و دشنام بدهید و نام آن را بگذارید آزادی مطبوعات، اما وقتی کسی چون جناب داکتر صاحب صاحبزاده بخواد به شما همان نسبت را بدهد، آن وقت نه از آزادی مطبوعات خبری است و نه هم از عدم توانائی تان در کنترول لانه جاسوسی تان یعنی سایت "جرمن- جرمن"- تا دیده شود که کدام یک از دو روند راست می گوید و چه کسانی خاک به چشم دیگران می پاشد.

این درست است که تو خود را در دبه های رنگریزی استعمار رنگ کرده و نام دوکتور بر خود گذاشته ای، اما اگر قرار باشد با هم یک بحث جدی را به راه بیندازیم، تو و امثال تو توانائی آن را هم نداری تا از همان عنوان مطلب تان دفاع نمایند. به صورت مثال، عنوان همان مقاله ای را در نظر می گیریم که ویرستاران با شهامت، ریز بین و درست بین پورتال بر آن انتقاد نموده بودند یعنی مقاله ای تحت عنوان «[قانون اساسی داریم، آیا در وضع خوب هستیم؟](#)».

آقای "یوسفی"!

وقتی می نویسید «قانون اسای داریم» آیا می توانید بنویسید منظور تان کدام قانون اساسی است؟ چرا با خم و چم ببرک گونه می خواهید بر تجاوز صحنه گذاشته، طناب اسارات کشور و خلق ما را زیر نام "قانون اساسی" به خورد مردم می دهید؟

شما که از قانون اساسی صحبت می‌نمائید، آیا نمی‌دانید و یا آگاهانه می‌خواهید چشمان تان را بسته خود را به کوری بزنید که آنچه برای ما زیر عنوان قانون اساسی سرهم بندی نمودند، قانون اساسی برای اداره یک کشور نه بلکه، سند تقسیم کشور به غارتگران شرکت کننده در آن تجمع خاینان من جمله "محمد ظاهر" بود؟

شما که از پول مردم به گفته خودتان سند دوکتورا هم دارید، مگر نمی‌دانید که یکی از دلایلی که با تغییر سمت باد، کس و یا کسانی می‌خواهند قانون اساسی را تغییر بدهند، چنین خواستی بیشتر از آن که از نیت خوب و یا بد این فرد و یا آن فرد برخاسته باشد، ارتباط می‌گیرد به خود آنچه به نام قانون اساسی سرهم بندی شده است. بدان معنا، وقتی که یک چیزی به نام قانون جهت حفظ منافع اقشار معینی از جامعه تدوین می‌یابد، این حق آن اقشار است که وقتی به حق خود نرسند خواهان تغییر آن بگردند. آنچه را غربی‌ها و جواسیس آنها در مجموع زیر نام قانون اساسی به بازار مکاره سیاست عرضه کردند، به عوض آن که حافظ منافع مردم افغانستان در کل و حافظ هویت و موجودیت کشوری به نام افغانستان باشد، حافظ منافع اعضای شرکت کننده در مجلس و اشغالگرانی که آن را تدارک دیده بودند، بود. در نتیجه هیچ جای تعجب ندارد که کسی بخواد بعد از چندی آن را تغییر بدهد.

و اما قضیه روی تغییر و حفظ آن نیست، بلکه اساس مسأله آن است که در شرایطی که کشوری تحت اشغال قدرت های بیگانه قرار دارد و نه تنها مردم بلکه حتا اداره دست نشانده هم، به اندازه ملی، برای اشغالگران اهمیت ندارد، و به اصطلاح شخص رئیس جمهور آن به صراحت از دست نشانده خود یاد می‌کند، تصویب چنین به اصطلاح قوانینی از اعتبار برخوردار بوده مشروعیت و قانونیت دارند و یا خیر؟

چرا شرف می‌گوئید و یک باره شفتالو نمی‌گوئید که شما در قبول و رد دولت دست نشانده با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" تضاد آشتی ناپذیر داشتید. برای مدتی که پرچمی زاده رسوا دست تان را از کار گرفته و نمی‌توانستید خز عبلات تان را به خورد خلق الله بدهید، به ناگزیر به مانند آن که استخوان قورت کرده باشید، مجبور بودید با ویراستاران پورتال و تصحیحات آنها بسازید، مگر وقتی پرچمی زاده رسوا خواست به خاطر زیر زدن تجاوز جنسی پدرش یعنی کبیر رنجبر، موضوع جدیدی را علم نماید و به شما چراغ سبز نشان داد و از جانب دیگر احتمال این که نواسه "محمد ظاهر" خاین خود را برای چوکی ریاست جمهوری کاندید نماید و افرادی از قماش شما که رسیدن به چوکی را از مکتب صهیونیسم به نیکوئی فرا گرفته اید، قند در دهن تان آب نموده، حمله بر "ظاهر" را بهانه قرار داده با گستاخی تمام خواستید به گفته خودتان از "اداره موهوم" که طی مدت همکاری تان با پورتال، اغلاط نوشته تان را صمیمانه اصلاح نموده بودند، بدین شکل یعنی با "میتود" ظاهر خانی سپاسگزاری نمائید.

آقای "یوسفی"!

شما در نامه تان بدون آن که ضرورت آن احساس شود و یا به موضوع بحث ارتباط داشته باشد، از رفتن روشنفکران به روستا و آنها را زیر نام "کاکه ده" به تمسخر گرفته اید؛ آیا این شهامت را دارید بنویسید که منظور تان از این مثال و شخصیتی که ترسیم می‌کنید چه کس و یا کسانی اند؟ از شهامت گذشته آیا در همان تربیت خانوادگی و فرهنگی تان آنقدر شرافت وجود دارد که حرف تان را به صورت صریح بیان نمائید و سمبول سازی ننمائید؟

همان طوری که همکار گرامی پورتال آقای "نذیری" نیز نوشته اند، آنچه شما زیر نام "کاکه ده" خواسته اید به وجود بیاورید یکی از داستان های فولکوریک در میهن ماست منتها نه به عنوان "کاکه ده" بلکه به عنوان "اوقی و کله گاو"؛ این که شما چرا خواسته اید با تمام طول و عرض سند دوکتورای تان از المان هونیگر، چنین تقلبی را به خرچ دهید، هر چند از سابقه اشتغال تان به دولت مزدوران روس می‌توان حدسهائی زد، مگر می‌گذارم تا دلیل آن

را خود بنویسید، خود بنویسید که آدم نادانی بودید که از اصل قضیه خبر نداشتید و یا هم آگاهانه آن را به غرض اهانت به کس و یا کسانی به کار برده اید، در هر دو صورت یک نکته به قوت خود باقی می ماند که شما نه تنها خود هیچ بویی از "کاکه" و "کاکگی" نبرده اید، بلکه به مثابه یک انسان "چپون" بی همت، جاسوس مشرب و دشمن مردم در اساس با کاکه ها که در واقع امتداد "عیاران" بودند، تضاد و مخالفت داشته اینک بدین طریقه خواستید زهر تان را در مورد آنها بچکانید. - امیوارم کسانی که در زمینه معلومات بیشتر دارند به این دوکتور نا انسان بفهمانند که عیار و کاکه به چه کسانی گفته می شد.

هرچند به ارتباط نام "محمد ظاهر" همکار ارجمند پورتال آقای "نذیری" استدلال غیر قابل مناقشه ای را مطرح نمودند و دیگر جایی برای تبصره در آن وجود ندارد، باز هم چون در اول تذکر داده بودم می خواهم اینک بیفزایم: آقای "یوسفی"!

این که شما بالای گهواره "محمد ظاهر" نشسته بودید و می دانید که در همان آغاز، یعنی در زمانی امیر حبیب الله خان که فردی را به جرم آن که بیچاره در خواب خود را امیر دیده بود، چناری نمودند تا کسی در خواب هم چنان غلط هائی نکند، پسوند شاه را هم به نام وی افزوده بودند، دروغی است که حتا خود سازنده اش به آن باور ندارد. چه از بخت بدتان نه تنها تمام مکاتیبی که طی چهل سال دزدی خود امضاء نموده ادعای واهی شما را که به احتمال اغلب زاده فکر بیمار و آشوب زده سلطنت طلب پیر در جاسوسخانه "جرمن-جرمن" است، رد می نماید، بلکه باید به حضورتان برسانم که در آن زمان با حساسیتی که شخص امیر و خانواده اش نسبت به آنها داشتند، هرگا آنها چنان گستاخی را مرتکب می شدند، عمه محترم شان که بغل امیر را گرم نموده بود اگر "آنجایش" خاصیت حور های بهشتی را هم می داشت و هر شب باکره هم می شد، نمی توانست آنها را از خشم امیر مصون داشته، از فرستادن شان نزد اجداد شان جلو گیری نماید.

در اینجا ادامه بحث را با آقای "یوسفی" برای زمانی می گذارم که ایشان آغاز نمایند تا به سوالاتم پاسخ بدهند، و به اجازه می آیم منزل پورتال عزیز ما را اندکی بلند تر "دق الباب" می نمایم.

دوستان، همکاران و استادان عزیز!

من نه می توانم با سیاست های پورتال مخالفت نمایم و نه هم می خواهم چنین کاری را انجام دهم، چون می دانم به محض آن که دهن باز نمایم، انگشت تان را به طرف خودم گرفته و خواهید پرسید: مگر تو خودت موجودیت فرهنگی ات را مرهون همین سیاست ها و پورتال را مدرسه ساختن نیستی؟ سوالی که هرگاه شرافتمندانه پاسخ داده شود نه تنها من باید در جواب بله بگویم، بلکه ده های دیگر چون من نیز ناگزیر اند اعتراف نمایند، به علاوه پاسخ تان را برای آقای "صدیق الله-و." هم خواندم و می توانم بنویسم که با آن موافقم، عرض فقط این است که نمی شود وقتی فرد جدیدی را به این مدرسه نویسنده سازی جذب می نمائید، اندکی بیشتر دقت نمائید که آیا در اساس، آن شخص ظرفیت اصلاح و انکشاف را دارد و یا خیر؟ هرچند برای شما مثال زاید است، می خواهم توجه تان را با آن مثل معروف "تخم" و "سنگ" و آنها را در ماشین چوچه کشی گذاشتن، جلب نمایم.

برای این که با زبان خود حرف نزده باشم می خواهم اصل مطلب را به زبان "بیدل" برایتان بیان دارم باشد حین جذب افراد جدید آن را در نظر بگیرید:

**تربیت سودی نبخشد شخص بد ناموس را**

**شمع کج آخر بسوزد پرده فانس را**

امید باز هم کسانی پیدا نشوند و نگویند خالق داد دشنام داد چون حرف بالا، مربوط به بیدل است، من حرف خود را در همان آغاز گفته ام. از گل روی شما باز هم تکرارش می کنم:

«دوکتور " شدن چه آسان، انسان شدن چه مشکل»